

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

این دو روایت که از مستندات قاعده حیلوله است را بیان کردیم و ملاحظه فرمودید، اولین نکته‌ای که اینجا مطرح است این است که آیا در ما نحن فیه از قاعده حیلوله می‌توانیم استفاده کنیم یا نه؟

بررسی جریان قاعده «حیلوله» در مسئله

مطلب اول

گفتیم هم مرحوم حکیم و هم مرحوم خوئی یکی از مستندات قول مشهور در ما نحن فیه را قاعده حیلوله قرار دادند، به این بیان که یک کسی که یقین دارد نمازهای متعدد از او قضا شده حالا یک مقداری را می‌آورد، یک مقدار متیقن را می‌آورد و می‌گوید نمی‌دانم ده تاست یا پانزده تا؟ ده تا نماز را می‌آورد، در آن پنج نماز زائد چون از مصادیق شک بعد الوقت است قاعده حیلوله را جاری کنیم.

البته صاحب جواهر این را قبول نکرد و فرمود مورد قاعده حیلوله «إنما يكون في أصل الفوت» است؛ یعنی کسی که وقت گذشت و بعد از این که وقت تمام شد و وقت بعدی آمد، در اصل فوت شک می‌کند، اما اینجا شک ما فی مقدار الفوت است؛ یعنی ما أصل الفوت را می‌دانیم اما نمی‌دانیم ده تا نماز بوده یا پانزده تا نماز؟ لذا صاحب جواهر خیلی محکم فرمود اینجا جای قاعده حیلوله نیست. این دو روایتی که در جلسه گذشته خواندیم ظهور در همین معنا دارد؛ یعنی در جایی که «و إن شککت بعد ما خرج وقت الفوت»؛ یعنی «شککت فی أصل الفوت» [1]، اما الآن در ما نحن فیه أصل الفوت برای ما روشن است و می‌دانیم نمازهای متعدد فوت شده؛ یعنی می‌دانیم که خطاب «اقض ما فات» متوجه ماست، اینجا چطور بیائیم قاعده حیلوله را جاری کنیم؟

به نظر ما ظاهر حق با صاحب جواهر است. این بزرگان گویا می‌خواهند بگویند که این ده موردی که یقینی است در آن پنج مورد شک ما به أصل الفوت برمی‌گردد، می‌گوئیم این شخص می‌گوید یا ده تا نماز از من فوت شده یا پانزده تا، ده تا که یقینی است، اما آن پنج تا به أصل الفوت برمی‌گردد، لذا ما قاعده حیلوله را جاری کنیم.

جواب این است که این تحلیل عقلی است، ما الآن می‌گوئیم أصل الفوت برای این محرز است، خطاب «اقض ما فات» هم می‌آید و حتی گفتیم با یک مقدار انجام دادن نمی‌گوئیم که این خطاب امتثال شد یا نه؟ به حسب واقع باید قاعده امتثال جاری بشود. به بیان دیگری قبلاً داشتیم که در دلیل قول دوم این را عرض می‌کنیم؛ یا باید بگوئیم جریان قاعده حیلوله در اینجا منتفی است و جاری نمی‌شود و یا لااقل مشکوک است که بتوانیم از قاعده حیلوله استفاده کنیم. این بستگی به استظهار خود شما فقها دارد که استظهار کنید که از روایت آیا آنچه صاحب جواهر استظهار کرد درست است یا اینکه مرحوم حکیم و مرحوم خوئی هم این مطلب را دارند که قاعده حیلوله اینجا جاری است.

مطلب دوم

نکته دوم این است که از کلمات مرحوم خوئی استفاده می‌شود که حکمت قاعده حیلولة ظهور حال مسلم است. ایشان می‌فرماید: قاعده حیلولة مثل قاعده فراغ است، چطور اگر کسی یک عملی را انجام داد و از عمل فراغ شد وقتی شک می‌کند این عمل را صحیحاً انجام داده یا نه؟ قاعده فراغ جاری است، قاعده حیلولة مثل قاعده فراغ ریشه‌اش الإعتنا بظهور حال المسلم است، مسلمان وقتی عملی را انجام می‌دهد سعی می‌کند با ضوابط و شرایطش انجام بدهد، مسلمان در وقت حتماً عمل را انجام می‌دهد، چون در روایات دارد.

تفصیل محقق خویی¹

روی این مبنا یک تفصیلی مرحوم خوئی اینجا دادند که مرحوم حکیم ندادند، مرحوم حکیم می‌فرماید: در ما نحن فیه اگر کسی نمازهای متعدد از او قضا شده، یعنی یک نماز صبح متعدياً، اینجا در اقلش باید بگوئیم متیقن را انجام بدهد و در اکثرش قاعده حیلولة را جاری کنیم. محقق خوئی¹ می‌فرماید در اکثر «اذا كان مستنداً إلى احتمال النسيان أو احتمال العصيان»^[2]؛ اگر جایی می‌گوید که شاید یادم رفته باشد نماز بخوانم، یا عصیان خدا کردم عمداً، اینجا قاعده حیلولة جاری است؛ چون ظاهر حال مسلمان این است که نسیان به سراغش نمی‌آید (طبق بیان ایشان) روی ظاهر حال عصیان نکرده است. بنابراین اینجا قاعده حیلولة جاری است.

اما اگر یک کسی می‌گوید من خواب ممتد داشتم و چند روز خوابیدم و نمی‌دانم این خواب سه روز است یا چهار روز؟ در اینکه این خوابش چه مقدار است تردید دارد و نمی‌دانم از یکشنبه تا حالا خوابیدم یا از جمعه تا حالا خوابیدم، اینجا ایشان می‌فرماید ظهور حال نداریم و تنها راه برای نفی وجوب در آن زائد باید برویم سراغ اصالة البرائة؛ چون علم اجمالی ما اینجا انحلال پیدا می‌کند به علم تفصیلی و شک بدوی، و در شک بدوی باید اصالة البرائة جاری کنیم و جای تمسک به قاعده حیلولة نیست.

اشکال

سؤال ما از محقق خویی¹ این است که اینکه شما می‌فرمائید قاعده حیلولة معلول ظاهر حال مسلم است و مستند به ظاهر حال است از کجا آوردید؟! شارع می‌گوید: من در این وقت نماز را واجب کردم، اگر بعد الوقت کسی شک کرد نمازش را آورده یا نه؟ اینجا هم می‌گوید به این شک اعتنا نکنند، به چه دلیل بگوئیم، شارع یک عنایتی کرده و تخفیفی داده و می‌گوید اگر شما بعد الوقت شک کردید من اینجا می‌گویم به این شک خودت اعتنا نکن، از کجا بگوئیم این قاعده حیلولة «مبنیة علی ظهور حال المسلم»؟!

امثال شیخ انصاری¹ که قاعده حیلولة را از مصادیق قاعده تجاوز می‌داند می‌تواند این حرف را بزند، چون در روایات باب تجاوز، داریم «لأنك حين العمل كنت أذكر»، الآن هم می‌گوئیم «لأنك حين الوقت كنت أذكر»، اما روی مبنای دیگر که به مرحوم بروجردی هم نسبت داده شده که ایشان می‌گوید یک قاعده تجاوز داریم یک قاعده فراغ داریم و یک قاعده حیلولة داریم (که حق با ایشان است که قاعده حیلولة موضوعش بعد خروج الوقت و تحقق الحائل است)، وقتی روی این مبنا جلو می‌آئیم پس آن ملاکی که در باب قاعده تجاوز است در باب قاعده حیلولة نمی‌آید.

اگر ما قاعده حیلولة را از مصادیق قاعده تجاوز دانستیم همان ملاک در قاعده حیلولة هم جریان پیدا می‌کند اما اگر ندانستیم به چه دلیل می‌فرمائید قاعده حیلولة مستند به ظهور حال مسلمان است؟ در این روایات دارد «اذا جاء یقین بعد حائل قضاه و مضی علی الیقین». در این روایات نداریم که این بنا بگذارد بر اینکه به حسب ظاهر انجام شده، در جایی که یقین دارد بعد الوقت نیآورده «مضی علی الیقین» باید طبق یقینش انجام بدهد، اما در جایی که «فإن شک فی الظهر فیما بینة و فیما أن یصلی العصر قضاه، و إن دخله الشک» که ذیل روایت محمد بن ادریس بود که دیروز خواندیم و اشکالاتش را ذکر کردیم.

به هر حال آنچه می‌خواهیم عرض کنیم این است که از روایاتی که مستند به قاعده حیلولة است قرینه‌ای بر این فرمایش محقق

خوئی نداریم مگر اینکه ایشان هم مثل مرحوم بروجردی بشود و قاعده حیلولة را از مصادیق قاعده تجاوز قرار بدهد.

بنابراین مرحوم حکیم در اینجا تصریح می‌کند که مستند برای نفی تکلیف در زائد قاعده حیلولة است، بعد می‌فرماید بدانید مستند اصالة البرائة نیست؛ چون اینجا جای جریان استصحاب است، بعد می‌فرماید مستند ظاهر حال مسلمان هم نیست، منتهی دیگر وجه نمی‌آورد، ایشان می‌گویند تنها مستند در اینجا قاعده حیلولة است و حق با ایشان است، منتهی گفتیم قاعده حیلولة در اینجا انصراف دارد و در ما نحن فیه جریان ندارد به خاطر بیانی که صاحب جواهر دارد.

جمع‌بندی

نکته قابل توجه آن است که مشهور می‌گویند موضوع اصل شک است اما موضوع اماره شک نیست، می‌گویند اماره در مورد شک است نه در موضوع شک باشد، اینجا هم الآن در موردش شک است، ما شک داریم بعد الوقت که آیا نماز را خواندیم یا نه؟ چرا اصل باشد؟ اینجا موضوعش شک نیست، فرق بین موضوع و مورد این است که شما در جایی که شک دارید که آیا این پاک است یا پاک نیست، بعد از اینکه اصالة الطهارة را جاری کردید هنوز شک باقی است و واقع هم نمی‌دانیم، کاشفیتی از واقع هم ندارد.

مثلاً از فرق‌هایی که مشهور می‌گویند این است که اماره کاشف علی الواقع، اما اصول عملیه کاشفیت ندارد، همین است که می‌گویند اماره در مورد شک اصل که در موضوعش شک است که در جای خودش اینها را ابطال کردیم و گفتیم اینها فرق‌هایی است که درست کردند و قابل قبول نیست، اما روی این مبنا که مرحوم خوئی هم این مبنا مشهور را قبول دارد، وقتی قاعده حیلولة جاری است نوبت به اصالة البرائة نمی‌رسد.

دیدگاه برگزیده

طبق مبناي خود ما که می‌گوییم قاعده حیلولة در ما نحن فیه جاری نیست و انصراف دارد، قاعده حیلولة برای شک در اصل الفوت است لا فی مقدار الفوت. ما روی مبناي خودمان باید بگوئیم اگر دو تا دلیل با هم تعارض کردند یک دلیل استصحاب است که می‌گوید شما نماز را نیاوردید یکی هم قاعده حیلولة است، ما می‌توانیم بگوئیم شارع اینجا تخصیص زده قاعده استصحاب را. روش نراقی این بود که در مسئله تعارض بین اماره و اصل از راه تخصیص وارد می‌شد و ما اینجا از راه تخصیص وارد می‌شویم و می‌گوییم لسان قاعده حیلولة تخصیص به ادله استصحاب است، آنجا هم ملتزم به همین مسئله شدیم که می‌شود از راه تخصیص مسئله را حل کرد.

دیدگاه دوم: جریان قاعده حیلولة

روی قول اینکه اگر ما قاعده حیلولة را گفتیم اگر یک اماره و اصلی نداریم و فرض کردیم قاعده حیلولة در ما نحن فیه جاری می‌شود، از یک طرف استصحاب می‌گوید نیاورده و از یک طرف قاعده حیلولة می‌گوید به این شک اعتنا نکند، قاعده حیلولة دلیل استصحاب را اینجا تخصیص می‌زند. تا اینجا مستند قول مشهور را گفتیم.

مشهور که قائل‌اند متیقن را باید انجام بدهد در زائد بر متیقن:

1. یا قاعده حیلولة را جاری می‌کنند «کما صرح به سید الحکیم مطلقاً»،

2. یا در بعضی موارد حیلولة و در بعضی از موارد برائتی‌اند «کما صرح به سید الخوئی»،

3. یا در همه موارد برائتی هستند؛ یعنی آن کسی که می‌گوید قول مشهور را قبول دارم اما جریان قاعده حیلولة را قبول ندارد می‌گوید اینجا مسئله اقل و اکثر است، اقل یقینی است و اکثر شک بدوی است، ما در اکثر اصالة البرائة را جاری می‌کنیم و

تمام؛ یعنی می‌گویند بین ما نحن فیه و بین سایر موارد اقل و اکثر فرقی نیست. پس روی قول مشهور این سه نظر وجود دارد.

دیدگاه سوم

مستند قول سوم (که مثل صاحب جواهر، صاحب حدائق اختیار کردند) می‌گویند باید به مقداری انجام بدهد که ظنّ قریب به علم پیدا کند، ظنّ متآخم به علم، که از آن تعبیر به علم عرفی کرد صاحب جواهر. یا بگوئیم هم صاحب جواهر و هم صاحب حدائق می‌گویند اینجا جای برائت نیست و جای قاعده اشتغال است، اینها دلیل‌شان چیست؟ چون مرحوم خوئی در مقابل اینها می‌فرماید چرا می‌گوئید قاعده اشتغال، اینجا اقل و اکثر است، اقل متیقن است و اکثر شک بدوی است و باید برائت جاری کنیم، اینها دو تا جواب می‌توانند بدهند:

بیان اول

یک جواب همان که کلام صاحب جواهر را با تفصیل و توضیحش عرض کردیم و این خیلی نکته اجتهادی مهمی بود. همین مشهوری که در سایر موارد اقل و اکثر می‌گویند اقل یقینی است و اکثر مشکوک، در اکثر برائت را جاری می‌کنند، همین‌ها در ما نحن فیه می‌گویند باید علم پیدا کنند به فراغ ذمه، یا غلبه الظن باشد که به همان علم عرفی معنا کنیم کاری نداریم، همین مشهور در ما نحن فیه ... اگر یادتان باشد صاحب جواهر می‌فرمود شهیدین، صاحب ریاض و غیر اینها همه می‌گویند باید اشتغال جاری شود، چرا؟ یک وجهش این است که مسئله انحلال در جایی که انحلال به تکالیف متعدده باشد و متباینه، یعنی بگوئیم ما نمی‌دانیم شارع از اول ده تا تکلیف متوجه ما کرده یا دوازده تا؟ هر تکلیفی هم ربطی به تکلیف دیگر ندارد.

اینجا اقل و اکثر را می‌گوئیم جاری است و در اکثر برائت است، اما در جایی که یک تکلیف واحد بر ذمه ما آمده، «اقض ما فات»، الآن در ما نحن فیه یک تکلیف واحد آمده، منتهی نمی‌دانیم مصداقش ده تا نماز است یا دوازده تا نماز است، بعد از اینکه ده تا نماز بده نمی‌دانیم همین یک تکلیف واحد از ذمه‌مان رفت یا نه؟ اینجا دیگر جای انحلال نیست که توضیحش را قبلاً در توضیح کلام صاحب جواهر عرض کردیم منتهی این بیان را صاحب جواهر نداشت، گفتیم اصل مطلب درست است. انحلال جایی است که تکالیف متعدده مختلفه در کار باشد، می‌گویم شارع چند تا تکلیف کرده به من، نماز بخوان، روزه بگیر، حج برو، اما جایی که تکلیف واحد روی ذمه‌ی انسان آمد، من الآن نمی‌دانم با ده تا نماز تکلیف من برطرف می‌شود یا دوازده تا؟ اینجا جای انحلال نیست، انحلال به مصداق که معنا ندارد بگوئیم این اقض ما فات یک تکلیف مال امروز است، یک تکلیف مال فردا و پس فردا و ... یعنی مشهور این را می‌گویند، مرحوم خوئی این را قبول ندارند.

بیان دوم

بیان دوم اینکه می‌گوئیم در ما نحن فیه مشهور مواجه با روایاتی شدند، درست است این روایات بعضی‌هایش در خصوص نوافل است، اما بعضی از روایات هم اطلاق دارد و این اطلاق که هم نوافل و هم فرائض را شامل می‌شود سبب شده که مشهور اینجا یک استثنایی بزنند بر اقل و اکثر، می‌گویند اقل و اکثر طبق قاعده، همه جا باید در اکثر برائت جاری کنیم الا در اینجا به خاطر این روایات. دو تا روایت را که روایت مرازم و یک روایت دیگر بود خواندیم، یک روایتی که نخواندیم روایت اسماعیل بن جابر است که در جلد چهارم وسائل صفحه 78 ابواب اعداد الفرائض و نوافلها باب 19 حدیث 2 هست که ملاحظه بفرمایید.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7 فِي حَدِيثٍ قَالَ: مَتَى اسْتَيْقَنْتَ أَوْ شَكَّكَتَ فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ أَنْكَ لَمْ تُصَلِّهَا أَوْ فِي وَقْتِ قُوْتِهَا أَنْكَ لَمْ تُصَلِّهَا صَلَّيْتَهَا وَإِنْ شَكَّكَتَ بَعْدَ مَا خَرَجَ وَقْتُ الْقُوْتِ وَقَدْ دَخَلَ حَائِلٌ فَلَا إِعَادَةَ عَلَيْكَ مِنْ شَكِّ حَتَّى تَسْتَيْقِنَ فَإِنْ اسْتَيْقَنْتَ فَعَلَيْكَ أَنْ تُصَلِّيَهَا فِي أَيِّ حَالَةٍ كُنْتَ.» الكافي 3- 294- 10، التهذيب 2- 276- 1098؛ وسائل الشيعة؛ ج4، ص: 282، ح 5168- 1.

[2] . «و هل المرجع في نفي الأكثر أصالة البراءة أو قاعدة الحيلولة؟ ينبغي التفصيل في ذلك بين ما إذا كان احتمال الفوت مستنداً إلى احتمال الغفلة أو النسيان أو العصيان و نحو ذلك ممّا ينافي ظاهر حال المسلم فالمرجع حينئذ قاعدة الحيلولة، التي هي بمثابة قاعدة الفراغ و أصالة الصحّة في عدم الاعتناء بكلّ احتمال ينافي ظاهر الحال. فكما لا يعتني باحتمال ترك الجزء أو الشرط بعد الفراغ من العمل كذلك لا يعتني باحتمال ترك الواجب بعد خروج الوقت، لوحدة المناط، و هو منافاة الاحتمال المذكور لطبع المكلف الذي هو بصدد الامتثال.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج16، ص: 154 - 155.